

وارد و طرف تالار چهار بای پایه بلند مظلای سر بلوچ شمع زده حاضر گذارده اند و سطح هر چار یکت شمع
 بزرگت بیدسته که تا بوز و میکویند گذارده اند برای نشستن که روی آنها تمام محل کلدوزی و کلا بتوینای کیمیا
 است علاوه برین زینهار و بای کوبلن بادی هم داشت بالاتر از همه زینتهای این عمارت و بیلکهای ممتاز آن
 چشم انداز این عمارت و تالار است که هر چه آدم نگاه میکند و ریاض و آب و دریا و سبز و با و جزیرهای نوی و
 و جنگل با خضارت و کوههای آتپ است که دور دریاچه را احاطه کرده اغلب مجسمه های این عمارت
 اشکال لوی چهار دهم و سردار با و جزایرها و معشوقهای لوی چهار دهم پادشاه فرانسه است خیلی این
 پادشاه بلوی چهار دهم میل و عقیده است داشته بطورزی که بلوی چهار دهم سجده میکرد است این عمارت
 را هم از روی عمارت و رسایل پاپیس ساخته در تالار جنک و تالار آینه تمام تعلیه عمارت سلطنتی
 پاریس را کرده است وضع قوادر با و حوضها هم همه از روی و رسایل اقتباس شده است اگر این عمارت
 نوافص و ناطایهایش تمام میشد و بیل و اسباب مزین میکردند اول عمارت دنیا بود الان هم بنفقه
 که تمام است و بل شده و زینت دارد و بیل و اسباب مزین دارد بعضی نیز با و را اینجا است از کار سوز
 که اشکال دارد و بسیار چیزهای ممتازی نظیر کراهنای است بطوری که در قیمت آنها احوال میگفتند
 حیف که وقت و مجال زیاده ازین توقف و گردش را اندازیم و باید برویم براه آبن اطلاق خواب
 این عمارت هم از جایهای نمائشی بسیار شکست بود و تختی از سطلاد داشت و پردای محل که در و تخت
 بود تمام مفضول و وزیرهای ممتاز کار مونیکت بود و آینه های بسیار بزرگت مزین گذاشته بودند که صبحا
 که آدم از خواب بر میخیزد خودش در آن آینه با به بیند و بعدری این اطاق مزین و ظریف و مجلل است
 که بهتر ازین تصور نیست از عمارت آیدیم پاپین در زیر این عمارت هم حمامی است که از همین حیات
 مردم داخل حمام میشوند این حمام خودش یکت و دستگاه و عمارت علیحه است وارد و سر حمام که شدیم
 آینه های بسیار بزرگت و نمشای مظلای برجسته در سقف و کیلاوی و حالت ظرافت و نظافت
 و صنعت و تشنگی این حمام را دیدیم باندازه ایست که اگر بخوابیم شرح به هم محتاج یکت کتاب مفصل
 علیحه ایست از غرایب این است که این پادشاه متوفای باویر که این عمارت باین جوهر ساخته
 چهار پنج مرتبه بیشتر باین عمارت رفت و هر وقت که با نجا میرفت تمام چراغهای عمارت را که بیشتر
 هشت هزار شمع بود روشن میکرد و همه مردم را بیرون میکرد و یکت و تنهای نشست و راه میرفت
 و نمائش میکرد و عالیهای غریب داشته است هر وقت هم که در عمارت شام میخورد است شب
 خانه و زیر عمارت بوده و جانی ساخته بودند که غذا را با میز اسباب که اختراع شده بود با لامپا و

و صرف میموده است و این تعبیه برای این بوده است که پیشه‌مست داخل اطاق نشود خلاصه چون
از اینجا سالزبورخ مسافت زیاد است از عمارت بیرون آمده من با این سلطان و عزیر السلطان
نوی کالسکه نشسته قدری دور جزیره و کنار دریاچه گردش کردیم سایر ملترین پیاده رفتند و ماسکه
ما هم با کالسکه رفتیم برای اسکله عمارتی که بنا خوریم از عمارت‌های کشته قدیم است اولش معبد بوده بعد به
دولت رسیده و حالا اینجا شده است خلاصه رسیدیم با کالسکه کشتی بخارا اول حاضر بود و دقیقه که گذشت
حاضر شد و داخل کشتی شده را ندیم گردش هم در دور جزیره معبد و خرابی تارک دنیا و آن جزیره کوچک
دیگر کرده رسیدیم با کالسکه استوک از کشتی پیاده شده راه آهن کوچک نشسته را ندیم رسیدیم بجا
و داخل ترین بزرگ شده را ندیم صحرا هم همه جا پر سبزه و چمن و گل و چمن و دره و پشته و خیلی با صفا بود و از
رو و خانه های خوب متعدد و گذشتیم مسافت زیادی که را ندیم بکوه نزدیک شدیم و در شسته کوه قفا
بدست راست بطوریکه مثل این می نمود که از دامن کوه برویم رفتیم تا رسیدیم بدره و داخل دره شده و را ندیم
تا ساعت هفت و نیم از ظهر گذشته و از سالزبورخ شدیم ز پاتن و زیر مختار و جنرال هماندار و سایر پیمان
دارهای اطیش و بارون تیل و زیر مختار اطیش که سابقا مقیم طهران بود و حالا در مختار سرستان شده
و کار حاضر بودند پیاده شده با همه تعارف کردیم جنرال هماندار بسیار آدم معقولی است یکدسته سرباز
و سوار کاپچی در کار حاضر بودند از جلوصف آنها گذشته با جنرال هماندار سوار کالسکه شده را ندیم برای
هوتل دورپ که منزل ما در اینجا و خیلی بجا نزدیک است رسیدیم به هتل و هتل بسیار خوبی است شام
اطاق‌های عالی مزین دارد یک آسانسور هم دارد که بالا میروند و پایین می آیند چشم انداز خوبی هم این
هتل کوه و باغ و اطراف خودش دارد بعد از ورود ما به منزل هوا ابر شد و باران شد و ای بار خدایی
هم سرد شد (و در پنجشنبه عید و چهارم) امروز در سالزبورخ توقف کردیم باران
هم مهل میبارید هوای منقلبی بود و بنا خوریم بعد از نهار با وجود باران سوار کالسکه شده را ندیم برای
بل بورون (من با این سلطان و جنرال هماندار نوی یک کالسکه نشسته محمدالدوله و امین خلوص
و او و حسن خان و ادیب الملک و احمد خان و ناصر الملک و صدیق السلطنه و معاون الملک و سایر
ملترین هم در کالسکه های دیگر سوار شده را ندیم از کنار رودخانه سالزبورخ گذشتیم سالزبورخ بنسبت سفر بسیار
که ما دیده بودیم خیلی آباد تر شده هتل های خوب عالی قوه خانه های بسیار خوب خانه های عالی خیا بانهای
ممتاز بنا کرده اند خلاصه میساعت راه است تا بل بورون از نوی چمن و گل و درخت و سبزه و چمن و جابا
با صفا گذشته از دریا بین باغ بل بورون پیاده داخل شدیم باران هم باز در نهایت شدت عبارت باغ

پنجشنبه

همان باغ است که دیده و تفصیل از آن نوشته ایم کل و سبزه زیاد دارد و از کناره حوض بزرگ که ماهی خزان آن دارد
تماشاکنان آیدیم تا کله حوض که یکت چادرشکی برای بازو و توی چادر سبزی دمیوه جات روی بزرچه
بودند جلاده و هماندارهای ما بعضی از صاحبها و دیگر و پیشینه متها و ناظر و غیره هم دیدیم با حاضر بودند یکدسته
موزیکانچی هم موزیکت میزدند و داخل چادر شدیم که بلکه باران بایستد هر چه تا مل کردیم باران نایستد
بالاخره برخواسته بنا کردیم بگردش کردن جان جا بای قدیم و لاکت پشتهما که آب از دهن این لاک
پشت بدین آن میرود و ستریکه گوشت سیکسند تمام ابالی شهر کرد ام بیکت کاری مشغولند و جا بای تما
شائی دیگر و برای آب سمان که ماهی قزل آلا داشت تمام را بهمان حالت سابق دیدیم زن و مرد
زیادی هم با وجود باران جمع شده بودند رفتم بجائی که آب از سقف و در و دیوار میریزد و کلاه در دیا
آب بلند میکند کلاه آب بلند کرد همه جانی تماشائی را تماشا کردیم خیلی خوش گذشت و باران هم
کم کم ایستاد دیگر جاییکه از دهن و شاخ مران که بدیوار نصب است آب میریخت دیدیم ایشان اول کردند
سر مردم ریخت خیلی تماشا داشت بعد برگشته سوار کالسکه شده از راه دیگر را دیدیم برای منزل مرور نباید
برویم بر راه اهلی که نامه ساخته اند که از کوه بالا میرود چون بواسطه عدم موقوفه و ششیم این راه که آیدیم مستقما
آمدیم بجای همین راه آهن این راه را چهار سال است ساخته اند که میرود بیکت بلندی باصفائی که اینجا قوه خانه است
و چشم انداز خوبی دارد و مردم متصل ازین راه بالا و پایین میروند و گردش میکنند چهل و پنجاه دقیقه برین ازین
راه میروند اما بالا و چهل دقیقه میاید پایین این راه سه رایل دارد عمده ان رایل وسطی است که دندانه دندانه است
و این زن و در رفتن بالا و پایین آمدن بان دندانه بایند میشود و اذاترین از بالا پرت میشد و تا پایین
بر سر هم میریخت خلاصه وقتی که رسیدیم ترین حاضر بود جمعیت زیادی هم چه در اینجا جمع شده و چه در
تماشای مار فته بودند بالا گفتیم حالا که ترین حاضر است خوب است برویم بالا و سیاحت و تماشائی هم
اسم این راه را (مثنی دوفرد و گوبولت) میگویند سوارترین شدیم هندسی که این راه را ساخته است
حاضر بود مرد کوتاه بالای جوان چاق سفیدی است ریش و سپیل هم ندارد اسم این استایون که حالا
سوار شده و میرویم (پادش) است اول که نشینیم تصور کردم که این راه را از بغلیه حج سبک
اند و بندرج بالا میرود که چندان احساس نمیشود این کوه هم خیلی مرتفع است قوه خانه که دران بالا
ازین پایین جای کوچکی بنظر میاید بار تقاع کوه دارد آباد البرز طهران است بواسطه ابر بود و باران هم
هم میبارید این کوه هم تماشای بکل است وقتی که سوار شدیم و ترن حرکت کرد گاه کردیم و دیدیم راه پیوسته
مستقما سر بالا میرود و و خالی از احتمال خطر نیست که اگر خدای نخواسته عیب کند و بشکند زن تا پایین

پست می شود خلاصه را ندیم و هر چه می بینیم راه بلند می شود و گاهی کمی چرخ و خم هم می بینیم و باز اگر جا باشد
می رفت هر چه بالا تر می رفتیم چشم اندازش بهتر می شد شهر سالزبورخ در دو خانه سالزهمه از بالا پدید آید بود
دره های متعدد و دریاچه های چند از این بالا می دیدیم چشم اندازی داشت که در عالم چنین چشم انداز
نیست و اگر هوا صاف و آفتاب بود تماشاگاه های بهتر ازین نمی شد با اینکه بار باران بود باز خیلی تماشا
داشت سبب هرگز از این راه که راه آهن می رود نمی تواند برود و ممکن نیست برود اطراف این راه
هم مثل راه هزارچم باز در آن برنگاه های بد دارد و در بین راه مجدالدوله سه شوکا گنبدی که چنگل خوابیده اند
با نشان داد خودمان هم دیدیم چهارپاره رس بود اگر تفکات حاضر بود می زدیم این راه آهن و یک
بنجار کوچکی دارد که اختراع جدید است و ترن هم یک مجلس است و اطرافش صندلی دارد که همه کجا
نشسته بودیم لگتیف را هم به عقب و اکن بسته بودند و هندس در یکتر راه هم جلو ما نشسته بودند
مدتی را ندیم تا رسیدیم قلعه کوه که قهوه خانه و استامیون است در راه هم دو استامیون کوچکت
معتولی بود و در استامیون و قهوه خانه قلعه پیاده شدیم هوا بدست می رسید و باران هم بارید اما لای این
قلعه کوه کرد تمام شهر و جلگه ها و کوه های اطراف و کوه های آلپ و دریاچه های نوی جلگه و جنگلهای کوه های
اطراف و سبزیا و رودخانه های بسیار است حیث که هوا سرد و ابر بود و برای تماشا و احساس این منظرهای خوب
مساعد بود و الا در عالم چنین جایی با تماشائی نیست از آن بالا مثل این بود که شخص از آسمان زمین را تماشا
کند خلاصه از شدت سرما رفتیم نوی قهوه خانه قهوه خانه دو مرتبه خوشنویس پاکیزه ایست جمعیت زیادی
هم در اینجا بود و اطراف قهوه خانه نشسته بود از پشت شیشه قدری تماشا کردیم چای آوردند خوردیم
این قهوه خانه عمارت و عین معماری دارد زن و دخترش قهوه خانه هم در اینجا حاضر بودند بعد از قهوه
آمدیم بیرون و کانهای کوچکت هم از امتعه و اسباب خود سالزبورخ و اسباب نفیس در اینجا داشت
اسباب زیادی ما و مقررین برای یادگار از این دکان خریدیم دکان عکاسی هم داشت وقتی که ما آمدیم
سوار و اکن شویم عکاس آمده باشد عکس ما را پایی و اکن و یکی هم نوی و اکن انداخت که از عقب برای ما
می آوردند بعد سوار ترن شده بنا کردیم پایین آمدن الحقی این راه از کارهای بزرگست و خیلی خوب ساخته
امر سهلی نیست که آدم در چهل دقیقه باراه آهنی که مثل این است که از دیوار بالا برود و تا سرچو قلعه کوه
مرغی خیلی صنعت بزرگی است خلاصه پایین آمده رسیدیم بکار سوار کالسکه شده رانیم برای هتل
بنزل رسیدیم راحت کردیم (روز جمعیت و پنجمین الحقد) امروز باید برویم
بهین چون ساعت هشت باید برویم بکار ساعت شش بعد از نصف شب از خواب برخاسته

و پنجمین
روز

رخت پوشیده حاضر حرکت شدیم و در ساعت بیست و هفتم کار کار هم نزدیک بود سوار و اکنما شدیم
 و راندیم هوا هم آبر بود و کمی باران میآمد امروز همه جا کوه‌های بلند بزرگ در طرف دست راست بود
 و اغلب جا دشته‌های جنگلی میانه ما و کوه حایل بود اما باز پشت پنهان و جنگلهای کوه‌ها پدید آمد و اردوین
 هم که شدیم همه جاد و دست راست کوه‌های بزرگ امتداد داشت صحرا هم همه بنر و پرچم و جنگل و صفا
 بود از کنار دو دریاچه کوچک گذشتیم آبادی زیادی در راه بود و راستای یونانی من راه اغلب جاها
 زن می‌استاد و از جمله راستایون (الت فانک) زن استاد یکدسته سوار در آگن زده پوش
 استاده بودند پیاده شده رفیق جلوسوارانهارا تماشا کردیم سوار ما هم از جلو ما و فیلده کرده رفتند به
 رسیدیم به (کنن) در اینجا نیم فوج سرباز استاده بودند از ترین پیاده شده از جلو سرباز با گذشته
 انهارا تماشا کردیم حاکم شهر با جمعی از خیریه‌ها اینجا استاده بودند همه را دیده احوال پرسیدیم کرده آمدیم تبر
 و راندیم و نهار را هم توی واکن سمیطور که میرفت خوردیم اسم هماندار بای اطرش ازین قرار است
 بادون دیت قنر) که در فوآن اطرش به سرداری دارد (بادون کینز) (کلنل گونن) -
 سه ساعت بعد از ظهر باید وارد وین شویم که از سالرنو بیخ الی وین باراه آبن بهفت ساعت تمام راه
 در سه ساعت رسیدیم به کار وین کار بزرگی است جمعیت زیادی در کار حاضر بود علیحضرت
 امپراطور اطرش (فواهنوا ذوف) با ایفرم) سفید و شلوار قرمز با تمام شاهزادگانی خانواده سلطنت
 و آرشیدوک و نواب آرشیدوک و لونی برادر علیحضرت امپراطور که حالا و بعد بستند و دول
 سنا از امپراطور کوچکتر میباشند با امپراطور و اعلیٰ از خیریه‌ها در کار حاضر بودند پیاده شده با علیحضرت امپراطور
 دست داده تعارف کردیم و امپراطور ما را با کمال مهر بانی و دوستی پذیرفتند یکدسته سرباز صف کشید
 بودند موزیکچیان موزیک میزدند با علیحضرت امپراطور از جلو صف سرباز گذشتیم و بعد امپراطور اشاره
 کردند موزیک را موقوف داشته تمام شاهزادگان و آرشیدوکهارا برای ما معرفی کردند پس از آن با
 امپراطور از اطاق کار گذشته بکالسه نشینیم سایرین هم از عقب بکالسه بای دیگر سوار شده در کمال شکوه
 راندیم برای عمارت بوزع که عمارت سلطنتی است جمعیت زیادی در دو سمت کوچه و خیابانها ایستاد
 بودند رسیدیم بمنزل پیاده شده با امپراطور از پله‌ها آمدیم بالا و از اطاق اول تمام شاهزاده‌ها و امار
 شید و شمس با ایستاده بودند امپراطور همه را معرفی کردند و با آنها تعارف کرده دست دادیم علیحضرت
 امپراطور اینجا نشستند در (ایشل) میباشند بزرگت زنهای اینجا حالا در وجه نواب آرشیدوک و
 ولیعهد برادر امپراطور است که اینجا حاضر بود از شاهزاده‌های پرتو حال است بعضی از زنهایم و ام و نور

یعنی مصاحبات امپراطور و امپراطریس بودند بعد از معرفی شاه زاده خانمنا علیحضرت امپراطور صدر عظم
 و وزیر عدلیه و وزیر خارجه و سایر وزرای دربار خودشان را معرفی کردند بعد از رفتن آنها امپراطور ما را
 آوردند توی اطاق مخصوص خودمان و خودشان مراجعت بمنزلشان کردند که در همین عمارت بعد از
 نیم ساعت ما برخاسته از راه دیگر رفیقیم برای بازدید علیحضرت امپراطور اطاق باطاق و تالار به تالار و بالا
 و تالار باینکه پردهای نقاشی خوب و پرداتی کار کوبین داشت گذشته از پله پایین رفته رسیدیم باطاقهای
 کوچک که اطاق کابینه و کار امپراطور است باز از اطاقهای متعدد دیگر گذشته رسیدیم باطاق تحریر و کار
 مخصوص که اسباب تحریر و کاغذ زیادی و قلمدان امپراطور اینجا بود و وارد شده با علیحضرت امپراطور دست
 دادیم من بودم و امپراطور و زریان خان وزیر مختار بقدر یک ربع ساعت با علیحضرت امپراطور صحبت
 کردیم امپراطور خیلی مهربانی و محبت نمودند بعد برخاسته خیلی راه علیحضرت امپراطور ما را متابعت کردند
 و بعد تعارف کرده آیدیم باطاق خودمان مثل از رفتن بازدید امپراطور میلان پادشاه سربستان که حالا
 دروین است آمد بدیدن ما خیلی نشست و صحبت کردیم شاه زاده جوانیست سی و دو سال دارد و خوش
 رو و معتدل و موسیاه و چشم و ابرو سیاه و خوش صحبت است اما حالا پادشاه سربستان سلطنت
 اینجا استغفا کرده پسری چهارده ساله دارد که او پادشاه است خلاصه چون امشب باید با علیحضرت امپ
 شام بخوریم امپراطور آمدند باطاق ما را برداشته بردند باطاق شام امشب شام مخصوصی است
 علیحضرت امپراطور هستند و یکد نفر از شاه زاده خانمها که یکی زوجه نواب ولیعهد است باینکی دو نفر
 دیگر و دو نفر از دام و نورها و چند نفری هم از وزراء و شاه زاده ها که ردی بهم رفته بیست پنج شش نفر بود
 از طرفین ما هم تنها این سلطان و مجدالدوله و این خلوت و زریان خان بودند پرس میلان هم دعوت
 شده بود شام خوردیم دست راست من زوجه نواب ولیعهد و دست چپم علیحضرت امپراطور بودند
 بعد از شام برخاسته توی اطاق دیگر قدری گردش کردیم و صحبت داشتیم بعد آیدیم باطاق خودمان چند
 دقیقه راحت کرده بعد نواب ولیعهد آمدند باهم رفیقیم به تیار علیحضرت امپراطور چون غرادر هستند
 به تیار میآیند این تیار همان تیارتری است که در دو سفر سابق بهم رفته بودیم راه پله های سرمرغالی جو
 دارد عمارت تیار شش مرتبه است تمام نقاشی و مطلاکاری و با چراغهای الکتریسیته خیلی تیار عالی است
 تمام شاه زاده خانمها بودند در زیر مخصوص خودمان نشستیم زوجه نواب ولیعهد دست راست و عروس لعیه
 دست چپ من نشسته بودند پادشاه میلان هم بود این تماشاخانه من بسیار خوب و قاصدای محترم
 و باز گیرها و اکثر کیمای ممتاز دارد و اول باله بود بعد بازی عقل و جمل که در تماشاخانه ادون پاریس دیدیم در آورده

دار و امان و عاقل کامل ملایمی است لباس نظامی مجاری پوشیده بود کالوکی که رفت اول شه نهار سفر
 کبار آمدند نوی طاق حضور با اجزاء و اتباع خود ساز و مقرنی کردند و رفتند سفیر کبرلمان (پرس)
 دوردس سفیر عثمانی (سعدت پاشا) سفیر کبر ایتالیا (کنت نیکرا) بعد آمدیم با و طاق دیگر
 که تمام سفر او وزیر مختار با و شارژ دافریا استاده بودند یکی یکی مقرنی شدند کنت نیکرا و در ایام جوانی
 مرد خوش روی خوش فاشی بود. حالا که پیر شده خوش قامت است و پیشتر استاده در ایام با پلیون بوم امیر
 فرانسه بجانب دولت ایتالیا و پاریس همیشه سفارت داشته و در دربار امپراطور و امپراتریس خیلی محترم
 و خیلی او را دوست میداشتند اند (پرس لو بافت) سفیر پروس و (یسنرناجیت) سفیر انگلیس (دی کبر)
 سفیر کبر فرانسه حضور داشتند به ییلاق رفته بودند شارژ دافریای استاده سایر سفرا همه حاضر بودند و شعر
 شدند و با همه احوال پرسی و صحبت کردیم و رفتند بعد تمام خبرها و فیلد مارشالها و صاحب منصبان بزرگ
 قشون بری و بحری حضور آمدند آنها را هم بجان بجان مقرنی کردند بعد آمده قدری راحت کرده با خبرال اعیان
 و بیکان خان و وزیر مختار سوار کالسکه شده رفتم برای دیدن شاه زاد و آورشید و کما و آرشید و ششها اولن
 بکلیسای کاپوسین که ولعهد در اینجا دفن است و دفن کشیش در اینجا بودند جلوما افتاده شمعهای بزرگ
 و درست داشتند از پله بود پایش بفته داخل سردابی شدیم تمام اموات خانواده امپراطور از زن و مرد
 در اینجا مدفونند یعنی صندوقهای آنها در این سرداب گذارده اند صندوق جسد ماری ترزا امپراتریس بزرگتر
 و محفل تر از سایر بود و صندوقهای سایرین دور آن بودند تمام شاهزاده خانها هم در اینجا صندوقشان
 گذارده شده است حتی بیسزا پلیون اول که مادرش آرشید شس ماری لوی است که دختر فرانوا امپراتریس
 اطرش بود در اینجا است باج نقره گذاردم سر قبر ولعهد و آرشید آمدیم بیرون رفتم بخانه نواب ولعهد
 خود و ولعهد و زوجه و عروس ایشان همه حضور داشتند اسم زوجه نواب ولعهد (مادی یوزا پرس
 پر نوال است اسم عروس ولعهد (مادی باذوفا) برادرزاده پادشاه ساکن است زوجه نواب
 ولعهد عکس را فوری خودش انداخت و قرار شد برای ما بطهران بفرستند نواب ولعهد و خانه
 خودشان برادر زن خود را که تازه از بخارستان آمده بود مقرنی کردند همش (دولت دو بواکانا)
 با و در سر کرده فوج و هم بوسا است جوان خوب خوش رویی است از اینجا بیرون آمده رفتم بخانه آرشید
 و کما و بعد رفتم به تلی که پادشاه سیلان منزل دارد همه اینجا کارست گذاشتیم و گشتیم در سه منزل که
 استاده بودیم یکت و کان دو برین فروشی نظرم آمد زریان خان و وزیر مختار را فرستادیم و رفت
 دو دو برین کش خرید و آمدیم منزل قدری راحت کرده بعد با این سلطان و خبرال اعیان و مجاز
 مراد و قوی

نوی کالک نشسته را ندیم برای شون برون میرزا محمد خان و بعضی از پیشخدمتها هم همراه بودند و اسیر
بود و بآران میآمد خیلی راه رفتیم تا رسیدیم به شون برون و در باغ شدیم و در حیابان های باغ قدری گرد
کردیم تفصیل شون برون را در روزنامه سفر سابق نوشته ایم و دیگر در اینجا لازم نیست تفصیل از آن نویسم
مذ است باغ با صفای خوبیت بعد از تماشای اینجا رفتیم به باغ وحش حیوانات خوب از هر قبیل دارد
کله های بزرگ خوب دیده شد ولی غیر از جنس تکه های ایراست شاخهای بزرگ و تنه های قوی
دارد که زبان فرانس (بوکدان) میگویند دست بودند بطوریکه اگر آدم نزد گلهشان میرفت آدم را
میزدند دیگر شیر و پلنگ خوبی داشت حیوان تازه داشت هر چه در باغهای وحش دیکر دیده بودیم اینجا
هم بود بعد آمدیم به کخانه تازه که اعلیحضرت امپراطور بنا کرده اند کخانه بسیار بزرگ تمام شیشه است
کنسید بزرگی در وسط دارد که آئینه است درختهای شبیه بخرما و کخانه خیلی داشت خیلی جای خوب برای
وکل بسیاری دارد از اینجا سوار شده آمدیم منزل امشب باید اعلیحضرت امپراطور شام مفصل تمام می
بخوریم وقت شام که شد لباس رسمی پوشیدیم و اعلیحضرت امپراطور آمدند با طاق ما با هم رفتیم و اطاقی
و بکر که شاه زاده خانها و ارشید و کها در اینجا بودند با آنها تعارف کرده بعد دست بدست روزه
نواب و بعد دانه از جلو و اعلیحضرت امپراطور و سایر شاه زاده ها و شاه زاده خانها از عقب ما اطاق
ما طاق و تالار سالار رفتیم برای طاق شام از یکت و لان طولانی گذاشتیم که در همین آن پردای کار
کوین بسیار ممتاز اعلی نصب کرده بودند از لان گذشته داخل تالار بزرگ شام شدیم این تالار بوضع قیام
سفید و منظره کار بسیار چهل چراغها و دیوار کوبهای بزرگ مطای و دوسه مرتبه کار قدیم دارد خیلی تالار بزرگی
میزهای مثل نعل اسب گذارده بودند ما و اعلیحضرت امپراطور در کله میز سلوپی یکدیگر نشسته مشغول خوردن شام
شدیم دست راست ما هم روجه نواب و بعد بود یکت و لکنی هم این تالار داشت که یکدسته موزیک
چی در اینجا موزیک میزدند یکصد و هشتاد نفر امشب از ارشید و کها و ارشید و شیس با و امرا و وزرا
و جزالها و صاحب منصبان و اعظم و اعیان دین همه در سر میز مدعو و حاضر بودند تنها سلطان پادشاه قدیم
سیرب و در سر شام بود اعلی ملتزمین رکاب ما هم مثل این السلطان و مجدالدوله و امین خلوت و غیر
بودند شام خوردیم اعلیحضرت امپراطور برخاسته سلامتی مآبستی کردند ما هم برخاسته سلامتی اعلیحضرت
امپراطور جام شربت نوشیدیم امپراطور حایل دولت سیام که زرد است و نشان صورت مار زده بود
بعد از شام برخاسته آمدیم با طاق و تالاری دیگر مشغول صحبت و گردش شدیم شاه زاده سیام
که حامل نشان و حایل زرد دولت سیام برای اعلیحضرت امپراطور بود و برای اعلیحضرت امپراطور

هم نشان برده بود در سر میرشام و عورت داشت او ملاقات کردیم شاه زاده قصیر القامه منزه است
 اتباع زیادی هم از سیامی همراهش آمده اند که آنها هم امشب در سر میر بودند خلاصه قدری صحبت کرده
 بعد باز وجه نواب ولیعهد دست بدست داده از بچان راه که آمده بودیم برگشته در ب اطاق خودمان
 بآنها وداع کرده آمدیم منزل (روز یکشنبه بیست و هفتم) صبح از خواب برخاستیم
 هوای خوشی بود ابر بود و نمی بارید ساعت نه نماز خورده سوار شده رفیقیم برای گردش امروز باید از خانه
 حرکت کنیم اول رفیقیم به تیارتری که دوازده سال است نباشده و درین تیار بازی هم کرده اند تازه هم
 تمام شده است ولیعهد مرحوم در این تیار تماشای بازی آمده بوده است و حالا چون موقع بازی نیست
 بسته اند در ماه اکبر مانده اند شده دارد شدیم از پله ها رفتیم بالا پله های بسیار وسیع عالی از شکهای مرمر
 ایتالیا دارد و اغلب دست اندازها و بعضی از ستونها هم از همین نوع مرمر نیکین ایتالیا بود و دیوارها حفظ
 استوکت بود آینه های بسیار بزرگ خوب در اطراف این راه پله نصب کرده بودند و در تیار
 هم ستون داشت یکی در مرتبه بالا بزرگ و دیگری مرتبه پایین کوچک تمام این ستون ها از نقاشیها
 خوب بوضعهای تیار از نقاشیهای دین کشیده بودند داخل تیار شدیم رفیقیم به لژ امپراطور که بهلوی بن است
 اینجا تماشا کرده آمدیم به لژ وسط اینجا هم تماشا کردیم سقف این تیار را هم خیلی بلند و عالی و باشکوه
 ساخته اند تمام مطلقا کارهای برجسته خوب است هیچ سببی بآن تیار قدیم ندارد و از روی گران برای
 پائین ساخته اند میتوان گفت در فرنگستان این تیار نظیر ندارد و اگر هم دارد همان گران برای پائین است
 بن بزرگ خوبی هم دارد و پرده های بن متعدد و خوب است که بطرح تازه ساخته اند که زود و سهولت
 پرده ها عوض میشود بعد از تماشای تیار پیرون آمده رفیقیم موزة (هیئتی تو وادفاؤدل) این موزة را هم
 دوازده سال قبل بنا کرده اند و تازه تمام شده است بنای بسیار بزرگ عالی است رئیس موزة که از
 دکتر فوانس و یوفن هاورد) است جلوفاده همه جا را از اینها می و معرنی کرد و اول رفیقیم مرتبه اول که اقسام
 حیوانات از مرغ و ماهی و نهنگ و سباع و غیره با انواع مختلف در اینجا بود که آنها را امپایه کرده یعنی
 با گاه پر نموده بودند اقسام و انواع میمونها در اینجا دیده شد که انداخته شده اند و میمونی دیگر دیده شد
 که گزپل میگویند جنلی حیوان بزرگ میمونی است یعنی همان دیوی که در قصه ها و افسانه ها میگویند همین که پل
 بوده است بعد از تماشای این حیوانات رفیقیم مرتبه زیر که انواع شکهای معدنی از جواهر و طلا و نقره و
 سایر فلزات و غیره در اینجا در پشت شیشه با چیده اند این شکها از تمام معادن ممالک است اینها
 اطهرش و سبیر و روس و نیکی دنیا و سایر معادن بسیار خوب شکهای است در حقیقت شخص باید هر
 بار

یک هفته تماشا کنند افسوس که ما وقت ندستیم و باید زود برویم تماشای اجمالی کردیم و در ظرف این بازده دقیقه همه را دیدیم چیزی تازه که در اینجا دیدیم یکت پارچه بزرگ کربستال و در شیشه که بلور معدنی است و از سنگواره سوس میاورند و انواع اسباب و ظروف از قبیل قشج و کاسه و کیلاس و غیره از آن میترانند که مثل بلور است و خیلی قیمتی است و بجای جواهر خرید و فروش میشود یکت ذریع ارتفاع داشت و بقدر یکت چنار کو چک قطر خیز غریب دیگر که دیدیم دسته کلی بود از رقص که با جواهرهای خوب زکات داشت و در کرده بودند متعلق بکاری تر از امپراطریش که خیلی قشنگ و خوب ساخته اند چون وقت ندستیم زود بیرون آمدیم جلو عمارت موزه میدانی است هنوز چمن که درختهای کوچک دارد و گلکاری خوب در آن کرده اند و وسط این میدان مجتمه ماری تریاست و دوران مجتمه صاحبان بزرگ دوست که سواره ساخته اند اما خود ماری تریا سواره است و روی این موزه موزه بوزار است یعنی ضایع نفیسه که پردهای نقاشی و مجتمه با و اسباب نفیس دیگر یکدارند اما هنوز اسباب از تمام بچیده اند بطریق این میدان هم طویله اسبهای علیحضرت امپراطور است بعد از تماشای اینجا با رفیقیم بجام زکات حمام خوب عالی است مدتی نیست که ساخته اند خزانهای متعدد و خوب مثل حمامهای ایران روی زمین دارد آب صاف کرم و سرد همه جور دارد استحمام کرده بیرون آمدیم سر حمام وسیع خوبی بهم دارد از حمام آمدیم بنزل نهاد امروز را هم باید بطور نیم رسمی با نواب و لیعه بجویم قدریکه راحت شدیم نواب و لیعه آمدند ما را بردند سر نهاد در تالاری که توی همین عمارت است بنزیمیت و خجری ترقیب داده بودند سر میر نشینیم این سلطان و (کنت کالنوکی) و بر خارجه و (کنت ناف) صد عظم و بعضی از شاهزادگان و وزراء و بعضی دیگر از ملترین رکاب ما که روی هم بقدر عیبت و خجری ایرانی و فرنگی بودند نما جو زدیم و بعد از نما آمدیم با طاق خودمان تا وارد درب اطاق شدیم بلافاصله علیحضرت امپراطور برای وداع حاضر شدند و با هم داخل اطاق شدیم امپراطور امروز میروند به ایشل سه چهار روز در ایشل خواهند ماند و از آن جا میروند به بوهم و مراوی و مجارستان که سرکشی نقشون و نقشون نمایند هم بطور سیاده با هم خیلی صحبت کرده و تعارف زیاده نموده و وداع کردیم و رفتند سه کلدان چینی بسیار ممتاز کران باشکوه علیحضرت امپراطور برای بدرود اندر ساعت سه بعد از ظهر باید برویم به (کامبر) شریعت معین با نواب و لیعه سوار شده را ندیم برای کالامبر از جلوتیار جدید گذشته و از جلو عمارت و کلیسای که برای سلامت امپراطور دوران سال که تیر خورده بود بنا کرده اند عبور نموده داخل کوچه و محله های شهر شده را ندیم تا رسیدیم به کاری که سر راه کالامبر است

این کلیسائی که دیدیم در همان محلی که امپراطور را نیز زده اند از همان سال ساخته اند کلیسای بزرگ خوبی است
 مناره های مخروطی و طاق های مخروطی بلند و مجتمه های خوب دارد و موضع کویک ساخته اند خانه ها و باغ های
 خوب تک تک هم در بیرون شهر خیلی بود از دم عمارت هم الی کار از دو طرف جمعیت زن و مرد ایشان
 بودند زن ها و خت های خوب خوشگل از همه قیل چلی دیدیم در کار پیاده شدیم راه آهن بی تفاوت مثل همان
 راه آهن سالزبورخ است ما دو اکن بهم بسته بود در کاسک ما نواب ولیعهد و غریز السلطان و محمدالدوله
 و چند نفری از صاحب منصبان اطیش بودند و در کاسک دیگر هم سایر همراهان و ملترین نشسته بودند و اندیم سر
 بالائی این راه چلی است تا ناییده است که آدم وقت راه رفتن احساس نمیکند که سر بالا میروند و اطراف راه
 همه جابجکل و سبزه و گل و حاصل زراعت است به طور دور و اکن صحبت کنان می رفتیم تا رسیدیم به کار بالا پیاده
 شدیم از کار هم ما همانجا یکت مسافتی است زن و مرد زیادی که پیش برای تماشای ما آمده بودند
 از دور ایستاده بودند اینجا چهار نفر دختر چلی خوشگل دیدیم که اینها را منتخب کرده و بدست بر که ام یکت
 داده بودند یکی یکی دسته کل آورده با دو یکت از آنها مخصوصا چلی خوشگل و صاحب حسن بود خلاصه سر از زیر
 این راه که اطرافش جنگل است پیاده رفتیم برای بوتل و دو طرف راه را محتر کشیده بودند که مردم اینست
 محتر استاده بودند و ما از راهی که می رفتیم خلوت بود رسیدیم به بوتل و قشک خوش وضع و دو مرتبه
 در مرتبه زیر برای شام حاضر کرده بودند رفتیم بر تبه اول چشم انداز بسیار خوبی دارد شهری و رودخانه
 و انوب و صحرا و جنگل و سبزه زیاده پیدا بود چلی چشم انداز خوبی است و عالم خوشی است قدری در اینجا
 گردش و تماشا کرده آمدیم بر تبه زیر برای شام اطاق طولانی بود یک طرفش بسته و طرف دیگرش باز بود
 سمت شهری و رودخانه و جابای با صفا داخل اطاق شدیم نواب ولیعهد دست چپ ما بودند
 و در دست راست (کنت لادین پواکن وچ) نشسته بود که مستشار مخصوص علیحضرت امپراطور
 محمدالدوله و سایر همراهان ما هم در اطراف می نشستند بودند شام خوردیم بعد شام برخاسته از همان راه که آمده
 بودیم مراجعت کردیم با جمعیت اطرفین استاده راه هم قدری سر بالا بود رسیدیم به و اکن سوار شده سر از زیر
 تن آمده رسیدیم کاپانین سوار کاسک های سی شده را دیدیم برای منزل راه اینجا با سالزبورخ از زمین تا آسمان
 تفاوت دارد راه آهن اینجا آدم تصور نمیکند که سر بالا میروند و چندان سرو بالائی ندارد اما راه آهن
 سالزبورخ تماشای ندایت مثل دیوار و چلی خیر غریبی است خلاصه وقت غروب بود که کار شهر
 رسیدیم و وقتی هم سوار کلیسک ایسی شدیم چلی کاسک را بسعت میراندند مثل زن بخار جمعیت مرد و زن
 باز با نظور ما منزل و دو صنف مثل وقت رفتن استاده بودند رسیدیم منزل در اطاق خودمان قدری
 کرده

کرده بعد نواب ولیعهد آمدند با هم رختیم باین سوار کالسکه شده با این سلطان را ندیم برای نیاتریشی که امشب باله و رقص است سایر ملزمین با هم از عقب آمدند رسیدیم به نیاتریشیم در آن مخصوص خودمان نشستیم زوجه نواب ولیعهد و عروس ایشان و سه چهار نفر زنهای محترم دیگر بودند جمعیت زیادی هم از مرد و زن و زنهای خیلی خوشگل از بالا و پایین پشت و پشت نشسته بودند پرده‌های خوب بالارفت و افتاد پرده اول پرده شیشه حرمخانه کچینر و پادشاه قدیم عجم بود چادرش قلمکار اصفهانی که نقش زیادی بان کشیده بودند از اشکال نگارگاههای قدیم بصورت‌های مختلف که میدادیم از کجا آورده بودند زده بودند خیلی نقشهای خوب داشت خط فارسی هم بآن نوشته بودند تومی اینجا در یکی را شیشه کچینر درست کرده بودند باز زده و کلاه خود و ریش تومی بصورت تابلو بر آن روی تخی نشسته بود و دو نفر هم از زنهای کچینر و خیلی مصقول لباس پوشیده تومی بارگاه پهلوی نشسته بودند جلوان بارگاه هم چند پله سحر و که از دو طرف پله با ابراهیم‌های زیاد بشکل فرات خاصه کچینر و که لباسهای خوبی پوشیده و کلاه‌های سیاه بلند وسط فرزند مثل کلاه صراف‌های حالیه ایران بر شا بودند نشسته بودند چهار نفر پهلوان هم با سیله‌های کلفت سیاه که میدادیم مصنوعی بود یا طبیعی و لباس زده و کلاه خود و چهارمین و ساعد بند و زانو بند و شمشیر در بر داشتند و دو نفر از طرف بارگاه و دو نفر از طرف بارگاه ایستاده بودند ابتدا یک نفر قاض کچینر و که خیلی خوشگل و لباسهای خوب پوشیده بودند برخاسته بنا کرد بر قصیدن رقص بسیار خوبی کرد و بار قصه و موزیکت برای نوای بسیار خوش میزدند بعد رقصهای دیگر ایرانی که بودند برخواستند رقصیدند و اغلب دایره‌های کوچکت در دستشان بود آنها هم که رقصشان تمام شد بعد تمام طوایف از یهودی مجاری و بترلی و طوایف دیگر اطرش سته دسته آمده رقصیدند و سازها مخصوص خودشان را زدند رقص اینها هم که تمام شد وقت ایرانها و این طوایف تمام برخواستند در هم بختی بقدر سیصد نفر و خضر بطور هموم با هم رقصیدند و پرده افتاد بعد از تندی پرده دیگر بالارفت در این پرده تقلید یکت شخص انگلیسی آوردند بودند که خودش با زن و بچه‌هایش سیاحت این شهر آمده بودند بازاری ساخته بودند از عروسک‌های مومی و اسباب‌های دیگر و تمام عروسک‌های مومی که در دکان و بیرون دکان بودند بشکل و صورت آدم مومی درست کرده بودند اما آدم حقیقی بودند که هیچ‌کس نمیدانست و مثل موم نشسته بودند روی عوادها و تومی دکان خود انگلیسی هم روی صندلی نشسته روزنامه میخواند و غرق در روزنامه بود و برادرش را که از جانب این انگلیسی این اسباب و امتعه را تا شام میگرد و می‌پسندید و میخواست ببرد دکان دار هم بی عروسک‌های مومی آورد و در بر روی این انگلیسی کوکت میگرد و این آدم‌ها مثل موم بر میخواستند و میرقصیدند یکی که تمام میشد یکی دیگر میآوردند از بسکه این انگلیسی روزنامه میخواند یکی از این عروسک‌ها در بین رقص خودش را انداخت

روی روزنامه انگلیسی پاره کرد مرد که از روی کج خلقی برخاست و گاهی باین عروسکت کرده نشست
خلاصه آخر عروسکها در یکت دکانی که وسط بازار بود صاحب دکان پرده اش پس کرد و یکد خرسبیا
مقبولی را که اینجا ایستاده بود نشان این انگلیسی داد و ادخلی تعجب کرد بعد انگلیسها رفتند و صاحب کاهنم
در ب دکان ر بسته چراغها را خاموش کرد و رفت همه که رفتند دختر آخری که در دکان وسط بود پرده را
پس کرده اشاره با نظرف و آنطرف دکان نمود تمام این دکان روشن شد و عروسکهای مومی همه زنده شده
بنا کردند بر قصدن و ساز زدن و خواندن و صنعهای غریب و عجیب مثل عالم روحانی و یا آینه و دختر شاه پریان
که در افسانه با میکوبند بهانطور بودند رقص می دادی کردند بعد صاحب دکان آمده این وضع را که دید چاره اش
کرد و افناد و آنوقت پرده پائین آمد و بازی بهم حوز را برخواست با نواب و بعد و زوجه ایشان و داع کرد
سوار کاسکه شده آمدیم سفارت خانه ایران برای دیدن منزل زیمان خان و سفارت خانه ایران و خود
سوپه سفارتخانه ایران در موقعی خوب واقع است نزدیکت بعمارت دولتی و همین پراست زیمان خان
اجاره کرده است طاقهای بسیار عالی با چهل چراغهای خوب دارد و بسلکهای این طاقها تمام اند پرده
و فرش و روی فرش و غیره از امنه ایرانی و پارچهای ایران است قطعات زیاد خط استاد بای معروف
در طاقها آویخته اند بسیار با شیشه ممتاز است این عمارت منظر خوبی هم دارد که از هر طرف آدم بیاید
و نگاه کند این عمارت پیدا است این سلطان و این الدوله و سایر ملوکین با هم بودند بعد از خوردن میوه
میوه برخو است آمدیم منزل احت کردیم (دود و کشنده بیت و هشتم) ادو
با پناه روی رودخانه دانونب با کشتی بر بود ایست برویم ساعت هفت بعد از نصف شب با کشتی
از خواب برخو اتم این الدوله با حالت نفایست آمد مرض شد که بجهت معالجه و اصلاح مزاج خود بریم باد
برود خلاصه وقت حرکت شد نواب و بعد آمد نشان صورت خودمان را که با ایشان بدیده داده
بودیم بسینه زده بودند با هم پائین آمد و سوار کاسکه شده را اندیم برای کنار رودخانه دانونب از جلو
تیا تر قدیم و جلومونه و از جلو پارک عمومی که محجر آبن دارد گذشته و از جلو بعضی مدارس و یکسراخانه که این
سراخانه و بر روی آن پارک عمومیست عبور کردیم از پارک (پراثر رشتند) گذشتیم که این رشتند در
سفر اول که بوین آمدیم در کپور سپون وین واقع بود بعد که کپور سپون را خراب کرده اند این رشتند
بجای خود مانده است و در پراثر مردم گردش میکنند که حکم بود بولن پارسا دارد خلاصه را اندیم
تا رسیدیم برودخانه دانونب کشتی بخاری که روی رودخانه میر میگذر کرده و بلج پی نشکی ساخته
بودند که از روی بلج چوبی داخل کشتی شدیم اسم کشتی (ایو بیس) است نزدیکت باین کشتی یک بلج

آهنی بزرگی است که چهار دهنه بزرگ روی رودخانه دارد و اسم این پل (زلیخ اشتراش بولت) است
 فوآب و لیجند از اینجا دایع کرده رفتند زیماخان و جهانگیر خان هم تا بودا پست میآیند و بر میگرددند
 جهانگیر خان کلبه بجهت معالجه خودش دروین توقف و انوقت به طران بر میگردد کشتی حرکت کرد تمام طرین
 مادرین کشتی رفتند کشتی بحیران آب میروند و رودخانه دانوب بعضی جاها عرضش گسست و بعضی جا باز یاد میشود و
 هر جا که عرضش گسست بقدر دجله بغداد است طرین رودخانه د بات و آبادی کم است و آبادیهایی
 کوچکت میدیدیم اغلب جاها طرین رودخانه درختهای سید و سفید دارد و تیریزی و غیره زیاد است
 و آسیابهای زیاد و طرین و روی رودخانه دیدیم باین وضع و و ناواست که در روی آب واداشته
 روی ناو بزرگ طاق چوبی ساخته اند که سنگت آسیا در میان آن طاق میکیل چوبی بزرگ بیرون آمده
 در میان صرخ پره دایر بزرگی گذشته سر از روی ناو کوچکت حکم کرده اند بحیران آب این صرخ پره دارد
 حرکت میدهد و مثل آسیا میچرخد خلاصه طاق مادر کشتی بسیار خوب است بعد از دو ساعت توقف
 نهار خوردیم قبل از نهار از قصه موسوم به (فین) که سرحد با بین اطریش و مجارستان است که شنیدیم در اینجا
 و ده است و در طرف آن کوه در روی یکی از آن کوهها که مشرف بر رودخانه است قلعه است گفته که از
 ساخته اند و در میان و ده فین واقع است این قلعه جات از عهد تسلط عثمانیها باین مملکت خراب شده
 و حالاهم خرابه و آثار آن باقی است بعضی این سنگهای تخته از ازمینه خرابه در کنار رودخانه از عهد روس
 دیده شد یک خط راه آهن همه جا از کنار رودخانه دانوب از دست چپ میروند که بودا پست ابونا حرکت
 وصل میکنند قدریکه را ندیم رسیدیم شهر گران این شهر در دست راست دیده شد و حقیقت شهر
 قصه بزرگ است در روی یک تپه کلیسای بسیار بزرگ همین ساخته اند که اطراف آن ستون
 و سفید است کسب بزرگی دارد سیاه چلی کلیسای عالی بزرگی است که مشرف بر رودخانه دانوب است
 و زیر این تپه و نوی دره با عمارت نکنت کوچکت سفید ساخته اند که از دور مثل یکت اردوی منظر
 میآید که چادر زده باشند در این شهر یک اریوکت کشیش مقبری از جانب پاپ اقامت دارد که
 خیلی اریوکت مقبرست وقتی که عثمانیها تسلط بر مجارستان بودند بودا پست را داشتند سرحد شتا
 همین قصه گران بود این قصه پاترزه هزار نفر جمعیت دارد و محل شین کار و نیال و پر بای مجارستان
 اسم پر بای کار و نیال سیموژانوس است کاتدرال بزرگی دارد و موضع ایتالیا که سرحد میان اطریش و عثمانی
 بوده است (ابتن اول) پادشاه مجار در اینجا متولد شده است در مقابل گران شهر دیگر است
 موسوم به (پادوگانی) که در اینجا وقتی که قسطن سلطان محمد چهارم عثمانی طغی باوچی در ششده میلادی

در میان صرخ پره

در میان صرخ پره

اریوکت را
 زبان مجار پر
 سیکوین

از محاصره دین برمی گشتند مجار با آنها را شکست دادند بعد از شهر گران (وینگراد) را دیدیم اینجا
 که رسیدیم آفتاب غروب کرد این شهر دست راست رودخانه واقع است و در شبیه روبرو است
 اینجا بنا کرده و محل سکنا می باشد شاهان مجار بوده شکر سلطان سلیمان خانونی عثمانی اینجا در ۱۵۲۵ خورشیدی
 کردند از گران تا ویکر مسافت زیادی بود من رفتم بالای عرشه کشتی متاشای رودخانه و صحرای
 اطراف را بگردم کشتی گاهی بدست چپ و گاهی بدست راست نزدیک ساحل میشد و گاهی تهیما از
 وسط میرفت از یکت خط میرفت بملاحظه کودی رودخانه که ناخدا از هر طرف میدانست کودی را
 از اینجا میرفت حالا که از میان گران و ویکر دیدیم کوههای اطراف همه بزرگ و با جنگل است اما
 جنگلهای کوتاه دارد و مثل این است که رودخانه از وسط دره بگذرد و آب رودخانه مثل ماری پیچ
 و این چشم آب رودخانه درین وقت عصر صفا و عالم خوشی دارد و ویکر از قلعه قدمش در روی تپه
 واقع است که حالا آن قلعه خراب شده است و قدیم ازان تپه تالاب رودخانه بنا و عمارت بوده
 حالا سهدم شده است و ویکر از قصبه کوچک خوبیت امپراطور اطریش اغلب اوقات می آیند
 در اینجا بای کوچک یعنی که در زیر این تپه واقع است و محل نگارها است منزل میکنند و در پشت
 این قلعه که جنگلهای انبوه است مرال یاد دارد که شکار نمایند کمترین مال تجارت طرف عصر از آب دست
 چپ ما گذشته رفت برای دین بنفاد و اکن بهم بسته بود خیلی تماشا داشت هو که تاریک شد آمدیم
 پایین رفتم با طاق مخصوص خود مان شام خوردیم بعد از شام که از پنجره بیرون را نگاه کردیم دیدیم شفق آفتاب
 هنوز روی رودخانه باقی است یک حالت عالم خوبی داشت اینجا دیگر تپه های اطراف رودخانه نام
 شد و باز درختهای سید و سفید و تیریزی در طرفین رودخانه دیده میشد کم کم هوا تاریک شد و ستاره
 طالع گردیده ابداد بصغای و دخانه گردگاه گاهی هم از دور از میان درختها بعضی چراغها و بعضی شمشیرها
 مثل تنقال دیده میشد و ویکر از یکت جبری مثل حیرت ادا که بالنگهای بندند روی رودخانه بسته
 بودند که وقت عبور ما باز کردند و کشتی ازان میان روشد خلاصه کم کم به بوداپست نزدیک شدیم
 و چراغان شهر بوداپست نمایان شد لباس پوشیده رفتم بهر کشتی اول از زیر یکت پل آمی که دو پل
 یکی این طرف و دیگری آن طرف رودخانه نزدیک ساحل داشت و بعد از یکپارچه طاق ایستاده که تیر
 سر زده بودند خیلی پل عظیمی بود که شتم بعد از یکت پل دیگر که مثل نوا و بخته است و فرنگها آن پل
 نوس بلند و میگویند عبور کردیم دست راست ما شهر (بود) و دست چپ شهر (پست) بود
 و منزل در پست است و این دو شهر را دایوب از هم جدا کرده است کشتی رسید با سکه شهر بود و تخته

گذارند آیدیم بیرون شهر بسیار خوبیت و چراغان خوبی کرده بودند جمعیت زیادی از مردوزن و کمال
 ادب استاده بودند و هورامی کشیدند سرباز و موزیکان چی و سوار زیادی از دو سمت راه ضربه
 بودند رسیدیم بشاهزاده که همش (آرشیدوکت ژرف) و حاکم نظامی قشون (توی قوئال) یعنی
 قشون ردیف مجارستان است دست اویم و خطاب به تفریکر دو از فراریکه میگفت بیت و دو سال
 که اورا اینجا فرستاده اند که قشون سرحدی اینجا منظم بدار و یکت عمار سلطنتی هم در اینجا است که در نجات
 منزل دارد و وزرای اینجا که سه چهار نفر بودند با چند نفر جزال معرفی کرد و بعد از جلویکد سته سرباز کد شده
 من و شاهزاده و امین السلطان توی یکت کالسکه نشسته راندیم برای منزل که بوتل است اسم بوتل
 لادن انگلیست) یعنی کلیس است شهر بسیار تیر قشکی است عمارتهای بجز بته و پشت با عمارت خیلی بلند
 مسافتی انده تا رسیدیم بوتل و دو سته مرتبه است و عمارتهای مالی دارد آیدیم با طاق مخصوص و ما
 شاهزاده همه جا همراهی کرده تا ما را با طاق رسانید و قدری صحبت داشته رفت بعد خوابیدیم اگر
 چه تفصیل شهر و آبادیهای کناره رود دانونب نوشته شد ولی محض مزید توضیح این چند سطر را هم میگویم
 شهر گران که بزبان مجاری آستوگام) میگویند در ساحل دست راست دانونب و مقابل آن در ساحل
 چپ رودخانه شهر (فادگلانی) واقع است شهر با پکانی تقریباً شش هزار نفر جمعیت دارد و سال
 ۱۸۶۹ وقت ثورش مجارستان شورشیان مجار در نزدیکی این شهر قشون اطرش شکست رسانیدند
 چند آسیای بخار در این شهر است شهر گران تقریباً شانزده هزار نفر جمعیت دارد و چنانکه اشاره کردیم این
 شهر مسکن ارثوکت مجارستان است کلیسای بسیار بزرگی که درین شهر است تقریباً سی سال قبل ازین
 با تمام رسیده است در مجارستان بعد از پادشاه ارثوکت اول شخص است و تاج سلطنت را در
 شهر بودا پست او پسر امپراطور میگذارد و رودخانه گران در نزدیکی این شهر به دانونب میریزد و بهین سنا
 این شهر را نیز گران نامیده اند این شهر دو بیست و پنجاه کیلومتر از ونیه مسافت دارد و مجرای رود
 از ونیه تا اینجا بسیار سریع است این است که حرکت سفاین درین مسافت خیلی سریع است و از
 گران تا بودا پست چهل و شش کیلومتر است در شش مسیحی عثمانیها این شهر را از مجار با گرفته و دست
 پنجاه سال در زمان سلطنت سلطان محمد ثانی و سلطان ابراهیم و سلطان سلیمان در این شهر حکمرانی داشته
 تا در سال شش مسیحی عساکر اطرش و مجارستان دوباره این شهر را از عثمانیها پس گرفته اند و در دست
 موقوفات کلیسای که سالیانه باین ارثوکت میرسد تقریباً معادل یکت طون فلورن است که تخمیناً
 معادل دو بیست و پنجاه هزار تومان پول ایران باشد (در وقت منتهی بیت و عمارت)

ذی خجته الحرام { صبح در بونل لارن و انگلتره شهر بوداپست از خواب برخاستم و شب چون
شب وارد شدیم وضع پلها و دیمینه این شهر را درست نوشته بودیم حالا صحیحاً نویسیم این شهر سه پل
آهنی دارد که یکی از آنها را (سوسپاندوا) یعنی پلی که پایه ندارد و دو پایه در کنار رودخانه دارد
میگویند و ضلعش این است که دو برج بزرگ با سنگ در دو طرف رودخانه ساخته اند نوی آب که
نزدیکت کنار رودخانه است و این پایه بآن پایه که خیلی مسافت دارد پل آهنی کشیده اند چنانچه
این پل خیلی طولانیست و قوت لازم دارد و این پایه با باربجیرها و بعضی سباب دیگر قوت داده این
پل نگاه داشته اند یک پل دیگر دارد که آب صاف سطح کفش انداخته و خیلی پل معطل است بهت پایه
دارد و یک پل بزرگ آهنی هم آخر شهر است بهمان مت که آب جریان دارد و خیلی مسافت باین پل
دارد و خیلی پل معظم معتبره می است که راه آهنی که از بخاونه میروند از روی این پل میگذرد و اصل شهر و آباد
و عده عمارات در پست است بود که کوچکتر است عمارت سلطنتی در بود روی یک پله خیلی خوش منظره
واقع است و یک قلعه هم بوضع قدیم که چهار گوشه اش برج دارد و در روی یک پله خیلی بلند و که مشرف
برودخانه و در روی عمارت سلطنتی است در بود میباشد و کاین معتبره و کوچهای خوب در پست است
معتبره کل با با هم در بود است اطراف عمارت سلطنتی در بود درخت و جنگل و خیلی با صفا است عمارت
جدمرتبه است چرخه هایش از یک نبرده بودند و جلوه داشت بروقت اعلی حضرت امیر طور با اینجا میانه
در آن عمارت منزل میکنند حالا مشغول تعمیر اینجا هستند فردا قرار است برویم اینجا تا شاکینم این کل با که
معتبره اش در بود است در ویش لاهوری بوده در عهدیکه سلاطین عثمانی با اینجا تسلط بوده اند و اینجا متوقف
بوده و عثمانیها خیلی باین در ویش اعتقاد داشته اند وقتی که مرده است برای او معتبره ساخته و در عهدنامه
که میانه اطریش و عثمانی بسته شده نوشته اند که این معتبره را احترام کنند و تعمیر نمایند پست عمارت
سلطنتی واقع است که از اینجا پیدائیت در حقیقت شهر بود روی پله و دره واقع است و در دامن آن پله
بزرگی که قلعه روی آن واقع است از سمت رودخانه اش که پرت کاهها و سنگهای بزرگت زیاد دارد
نوی آن سنگها خانهای کوچک متعدد تا پانی دامن ساخته اند و اطرافش منبر است در دامنهای دیگر این
پله هم تمام خانه و عمارت است و در دامن پله عمارت سلطنتی هم از همه طرف خانه ساخته اند که خانها
شهر همین است که در این دره با دامن با واقع است شهر پست هم بعضی دمه و پله های کوچک دارد
مگزینهای شهر پست زیاد است اما کوچکتر از مگزینهای شهرهای دیگر است کاسکه با و تراموهای این
شهر هم کوچکتر از کاسکه با و تراموهای شهرهای دیگر است اما با اینجا بعینه مشرق زمین با هستنید پنج شتا

بفرنگیها ندارند رویت و خلقشان خیلی بیشتر ازین است و معلوم میشود که اصل ملت مجاز از ترکستان
 باینجا با جابجاست کرده اند که از جنس فرنگیان نیستند زبان اینها هم بجای مجاری است که هیچ دخلی بزبان المانی
 و سایر زبانهای فرنگست ندارد خیلی شبیه است بزبان ترکی آذربایجانی مثلاً مجاریها سبب الما میگویند
 ترکها هم الما میگویند و همچنین خیلی لغات دارند که شبیه لغت ترکی است خلاصه امروز قبل از هزار نیکلسن
 شاه روهرا نیکلسن که مدتی در طهران بود و حالا نامور اینجا است بحضور ما آمد قدری با او صحبت کردیم در طهران
 قدری زبان فارسی تحصیل کرده بود اما حالا فراموش کرده خیلی کم میداند بفرانسه خیلی با او حرف زدیم زیرا
 نیکلسن در کوجه اندراشی است کنت اندراشی سابقاً صدر عظم طریش بود و خیلی او را دیده بودیم اما
 حالا صدر عظم نیست ناخوش است و توی خانه اش شسته خلاصه نهار خورده یک ساعت بعد از ظهر سوار شده
 رفتیم با کامی اجزاء اکادمی تمام حاضر بودند یکت مردی در اینجا دیدم که قد کوتاه و ریش رز در کنت
 چشم کو چاکت کنت و روی سرخ چین داری داشت آمد جلو ما ایستاد تصور کردیم میخواهد در حضور ما
 خطبه بزبان المانی یا اطریشی یا فرانسه بخواند یک دفعه در نهایت فصاحت و بلاغت بزبان ایرانی فصیح
 که کمتر ادیب و خطیب فارسی بانی با اینطور میتواند حرف بزند بنا کرد بخواندن خطبه فارسی غزالی خطبه مفصلی
 خواند با کمال تجتب پرسیدیم این کیست گفتند این و امبری معروف است و را شناخته تعارف کردیم
 حالا و امبری رئیس این اکادمی است و درسی سال قبل و امبری از نوبی ترکها نهارفته بود برای سیاحت ترکستان
 و تمام ترکستان را از بخارا و سمرقند و غیره سیاحت کرده بود ابتدا او را بجهت اینکه فرنگی بوده خیلی اذیت
 و آزار کرده بودند بعد کم کم و امبری بنا کرده بود بقران خواندن و شب و روز در چهار ترکخانه بخارا و
 عبادت کردن و خود را مسلمان خیلی مقدس نمود کرده بود و در غت های مهربانی به او باره او کرده بودند و
 بعد از سیاحت تمام ترکستان آمده بوده است بخراسان پیش مرحوم حاکم السلطنه که در آنوقت حاکم
 خراسان بود و است از اینجا هم ب طهران آمده است که او را دیده بودیم و شناختیم کتابی هم در شرح سیاحت
 و مسافرت خود نوشته است که همش (فرد ویش) است یعنی در ویش و روحی و حالاً تدنیت
 و اینجا است و رئیس این اکادمی میباشد یکنفر آدم سپیل کلفت زنت زردی را هم دیدیم که لباس مجاری
 پوشیده بود و فارسی حرف میزد از و امبری پرسیدیم این کیست گفت از اهل فقرات حیوه است
 وقتی که در حیوه بودم این شخص پیش من بود و با خودم او را باینجا آورده ام همش ملا اسحق است زبان المانی
 هم خوب یاد گرفته است خود مان هم با ملا اسحق قدری حرف زدیم فارسی را هم خوب حرف میزد میگفت
 ندیم هیچ تغییر نداده ام خلاصه از پله بارفتیم بالا برای تماشای اکادمی عمارت بسیار عالی است اول

داخل طاق کتابخانه شدیم طاق بزرگی است و الا نهای متعدد دارد که پشت قفسها کتاب چسبیده اند
 بعضی کتابهای خطی و چاپی بخط و زبان فارسی هم روی میز چسبیده بودند از قبیل کتاب حافظ چاقی خط خلیق
 و تفسیر قرآن چاپی و شاهنامه خطی امثال این کتابها بعد از نقاشی کتب آیدیم با طاق پرده در این طاق
 پردای نقاشی است این پردا بازار سیرانی بوده که اسیر بازی بکت وقتی در اسلا ببول المچی بوده و
 طیونند دولت داشته وقتی که مرده است دولت این پردای نقاشی را از اولاد و بستگان او خریده اند
 پردای خوبی است کوچک و بزرگ همه نوعی دارد میگفتند دولت اسیر بازی هم تمام تلف کردیده
 و معلوم نیست چه شده است خلاصه چون وقت شدیم پردا را اجمالاً تماشا کرده در بکت کالری هم
 پردای نقاشی بود آنها را هم دیدیم بعضی مجسمه های نیم تنه هم از مرمر و کج و غیره از سلاطین و صاحب منصبان
 بزرگ مجاری در اینجا خیلی بود بعد آیدیم پایین سوار کالسکه شده رفتیم برای موزه جمعیت زیادی هم از اهل
 سهرنج جمع شده بودند و ما را و عامی کردند عبارت و عایشان این است که میگویند *ایا یعنی الین* -
 و معنی الین زبان مجاری یعنی زنده با و خلاصه رسیدیم بکت میدانی و رفتیم در ب موزه پیاده شدیم
 رئیس موزه آمد جلوس و دست ریشش امیر شد لباس مجاری پوشیده بکلاهش پر زده بود حقیقه فیروزه و
 کم فیروزه و کردن بند فیروزه داشت کلچر پوست بزه پوشیده بود تمام لباس مجاری پوشیده بود و مترقی
 شد و بعضی از نو ساء نقاشهای معتبر و علمای که حاضر کرده بودند معرفی کرد و افناد جلوس رفتیم داخل موزه شدیم
 عمارت عالی است مرتبه تختائی و فوقانی دارد و در این موزه پردای نقاشی بسیار ممتاز کار نقاشهای مجاری
 و غیره بود و دیگر شکهای معدنی و صدف و بعضی شیاء قدیمه مثل نقش بکروه که در همین جا پیدا کرده اند و
 از عهد قدیم است که تنها استخوانش باقی مانده دیده شد چون وقت کم داشتیم و باید بمنزل مراجعت کرد
 از اینجا شاه زاده بیاید با تعاق برویم بحیره بعد نیم ساعت طول نکشید رفتن ما بموزه زود مراجعت
 کردیم پردای موزه بسیار قیمتی و ممتاز است و اغلب پردای تاریخی خود مملکت مجاریستان است
 اسامی نقاشهای معروف این پردا بازارها که مرده و انهایکه زنده هستند از این قرا است اشخاصی که
 زنده هستند (لیکچی) ناظر نقاشخانه (ماداداس) نقاش قایع تاریخی مجاریستان (تان) نقاش علی العموم
 (سیکی) نقاش قایع تاریخی (دیچی) که حالاً در خدمت دولت روسته است (موفکاچی) مشهورترین نقاش
 مجاریستان (ناداباس) نقاش صورت انسان (ین تیود) ایضاً (نقاشهایکه مرده اند) (ماداکو)
 نقاش مشهور یکی سال قبل این بوده است (بوچی) ایضاً اجزاء موزه که در حضور معرفی شدند (پولسکی)
 نایب ناظر موزه که خود ناظر حاضر بود (مسالای) قایم مقام نایب رئیس موزه که لباس مجاری پوشیده بود (هلیا)
 بی

ریش شیا بمقتله خلاصه آمدیم منزل شاه زاده حاضر بود بعد روزه دقیقه راحت کرده آمدیم بیرون دست
 شاه زاده را گرفته رفیقیم پائین سوار کاسکه شده را ندیم برای جزیره از بهمان راهی که ویشب آمده بودیم
 رفیقیم باز مردم زیادی بستاده بودند و زبان خودشان تنبیت و دعا میکردند رسیدیم بهمان اسکله که
 ویشب پیاده شدیم همان کشتی ابریس با آن تشریفات روز قبل و ماسکه حاضر بود داخل کشتی شدیم
 این سلطان و محمد آله و له و احمد خان و بعضی از صاحبان فرنگی هم بودند امروز برخلاف جریان
 آب سر بالا میرویم از زیر دپل آبنی گذشتیم این جزیره نزدیک است در آخر شهر واقع است اسم جزیره
 مناد گویت است این جزیره ملک پدر شاه زاده بوده حالا ارثا بجو شاه زاده رسیده آبادی
 هیچ نداشته خود این شاه زاده اینجا آباد کرده است از وسط این جزیره یک چشمه آب گرم معده
 زیادی بیرون میآید که شاه زاده سر این چشمه حمام خوبی ساخته و مردم اینجا میآیند استحمام می کنند
 و کمال قدرت خداوندی است که در وسط رودخانه دانونب که آب شیرین دارد چشمه آب شور
 بیرون بیاید جزیره خیلی نزدیک است اما چون کشتی نمیتواند نزدیک آن برود باید یک دوری بزنیم
 تا کشتی برسد بجای معینی که باید پیاده شد باین جهت ده پانزده دقیقه طول کشید تا کشتی دور زد و رسیدیم
 باسکه جزیره پل خوبی درست کرده بودند و گل رفته و پارچه قرمزی روی پل کشیده بودند جمعیت
 زیادی هم اندن و مرد در جزیره پیش از ورود ما حاضر جمع شده بودند پیاده شده از وسط این جمعیت
 رفیقیم رسیدیم به حمام از پله ها پائین رفیقیم توی کو کرد شدیدی میآمد که نمیشد توقف کرد قدری اینجا
 از چند دالان و حوضها گذشتیم و تماشا کردیم خوب حمامی ساخته اند خود شاه زاده این حمام را بنا کرده
 و اجاره میکند و شبیه به حمامهای باون باد است آب گرمی داشت سر چشمه این آب توی حمام
 نیست بیرون حمام روی یک تپه در کنار رودخانه واقع است که آب از اینجا بیرون میآید اینجا
 درست کرده اند که این آب برود خانه میریزد و از بالای آن تپه منبع این حوضهای حمام را درست
 کرده اند خلاصه از حمام بیرون آمدیم از این حمام الی سر چشمه بعد دو بیست قدم راه است از حمام بیرون آمدیم
 رفیقیم سر چشمه یکت ریزینی بود در اینجا شیرازی داشت و یکت پیرانی اینجا ایستاده بود که شیر را باز میکرد و از
 آن آب در کیلاسهاییکه اینجا بود ریخته مردم میداد و میخوردند یکت کیلاسه آب هم بر کرد و او بمن خوردم آب
 خوبی بود طعم آب گرمهای خوب را داشت از اینجا بیرون آمده خود رفیقیم بالای تپه که چشمه از اینجا بیرون میآید بودیم
 چون پله های زیاد میخوردن رفیقیم و آمدیم در تراموه که شاه زاده مخصوص این جزیره درست کرده است که این
 حمام مردم سوار شده میروند بغروه خانه و سوارانی که در آخر این جزیره است ما هم سوار شده را ندیم خیلی

خوب و کالسکه راحتی است در این تراموه صد نفر آدم را یک سب میبرد و در این جزیره را در طرف
یک ساعت آدم پیاده طی میکند زمین این جزیره تمام جنگل است و چمن و سبزه گلکاری خوبی شاهزاده در جلو
این تمام کرده است خلاصه رسیدیم بقهوه خانه جمعیت زیاد می اینجا جمع شده بودند چنانکه نوشتیم اول
مجار کو یا هیچ از جنس فرنگی نیستند سگها فرنگی ولی صبا مشرق زمینی هستند اما زن خوشگل و آدم مقبول
که جنبه جنس قوی اینها پیدا میشوند خیلی تعریف و تشبیه هستند به ترکستانهای خوشگل و اینجا چند نفر از این نوع زن دیدیم
بعد داخل قهوه خانه شدیم میزهای متعدد و چیده و عصرانه حاضر کرده بودند سر میز شش عصرانه خورده و درخواست
آیدیم بیرون باز مردم تماشاخانه را دیدیم که در این دفعه از یک راه خیلی بزرگی که هیچ دخلی برای که
آمده بودیم نداشت و بعد رسیدیم قدم زیاد زمینش را برابر و نزدیک کله دیگری بود چلیج بی مقبولی در دست
کرده بودند کشتی ابرام با آنجا آورده بودند از آنجا سوار شدیم این راه آهین و بندر خیلی نزدیک بود از پهلوی
بل آهینی سوار شده را ندیم برای شرجون وقت داشتیم و رفتن تاجا شاه خانه و بر مینی شد گفتیم با کشتی برویم
تا آخر شهر آنجا بار که هیچ ندیده ایم تماشا کنیم و را ندیم از شهر بود و عمارت سلطنتی و قلعه قدیم که قوی آن سنگها
خانهای مکتکت کو چک ساخته اند که شقیم شهر بود دست راست واقع بود و از طرف دست چپ از
شهر است و از جلو همان خانه منزل خودمان که شقیم رسیدیم بجا نیکه بقدر هزار ذرع راه را از سنگ دیوار محبته
محکم کشیده اند که آب آنجا بارانیکه در این هزار ذرع که که شقیم باز هزار ذرع را از لب رودخانه تا بالا بانگ
پله درست کرده اند و بالای آن پله ها چادرهای مکتکت مثل چتر زده اند که زیر آنها داینها میوه و سبزه
آلات و بعضی چیزهای دیگر که از دباست و شهرهای دیگر با کشتی با آنجا می آورند و در اینجا میفرستند از آنجا هم عبور
کرده از شهر که شقیم شهر است شهر معتبر است رسیدیم با آخر شهر و از زیر پل آهینی که از روی آن راه آهین میکند
گذشته رسیدیم بده (بودا لاک) این ده در دست راست رودخانه از دور نمایان بود و از طرف
ده بودا لاک ده حمزه بیک است که این اسم بان ده از زمان تسلط عثمانیها الی حال باقی و برقرار است بعد
برگشته آمدیم منزل احت کردیم ساعت هفت و نیم بعد از ظهر رجوع است به شاهزاده در کالسکه نشسته
رفتیم برای تیار از کوچه اندر شای عبور کردیم این کوچه از کوچه های بسیار خوبست و از کوچه های خوب فرنگستان
محبوب میشود عرضش مابین دوازده و پانصد کیلومتر بسیار خیابان عالی است اطرافش
خانهای ممتاز و رفیع چندین مرتبه دارد و چراغهای خوب درین خیابان است و بسیار پاکیزه و تمیز است
اغلب خیابانهای زیست پهن و عریض است بخصوص این خیابان که خیلی تعریف دارد و بعد رسیدیم بخیمه
نظر جمعیت و اطراف آه استاده بودند و متصل با میکروند یعنی و عا می نمودند خلاصه رسیدیم بنیات

جلوتیار میدان کاه خوبیت پیاده شدیم بسیار تیار عالی است پلهای مرمریکپارچه دوست نمازی
 مرمر ممتاز دارد راه پله اش بسیار راه پله ممتاز عالی است رفتم بالاداخل تیار شدیم خیلی تیار فشنکی است
 مثل تیارهای خوب پاریس و انگلین و روس است توی تیار اطلاکاریهای بسیار خوب نازک فشنک
 کرده اند تمام چل چرخانند دیوار که بهانه کار است در لڑهای تیار زنهای بسیار خوشگل نشسته بودند
 دوسه پرده بالا رفت رفاقتها و بازی کرهای خوب خوش لباس ممتاز داشت یکرقاص ایتالیائی بود
 اگرچه خوشگل نبود اما خیلی طنز و خوش قامت و خوش حرکات بود و در علم رفاقتی خیلی مهارت داشت سالی
 شش هزار تومان او را اجیر کرده اند که در اینجا میرصد خیلی بازیهای خوب کردند در بین پرد با که می افتاد
 برخواستیم میآیدیم بیرون بسنی خورده دوباره میرفتیم توی تیار بازی که تمام شد برخاسته آمدیم منزل شام
 خوردیم امین السلطان و عزیز السلطان و سایر طرین در تیار بودند (مذاهب مختلفه اهلی مجاریست
 از یقارست کاتولیکی مسیت و چهار کرور) (پروستانی شش کرور) (یهودی ششصد هزار نفر) (.....)
 جمعیت بود ایت چهارصد هزار نفر است که بشمار دو دو هزار نفر از آن یهودی هستند اسامی سخا
 که در اینجا طاقات و معر فی شده اند این قرار است (ارشید و لک ژوزف) (این ارشید و لک ژوزف
 ارشید و لک ژوزف پالان سابق مجاریستان است پالان بقی است که از (رویس ووال) بالار است
 و حال این لقب موقوف شده است بدین ارشید و لک سی و دو سال سن مرد است.
 کنت پناچویچ) جنرال سواره فرمانده کل فئون مجاریستان (گابود و فاروس) ویر تجارت
 و کولدا) وزیر مالیه) (کنت تلکی) وزیر داخله) (چهار کشتی غره محرم الحرام ۱۳۰۶
 امروز شاه الله باید در ساعت نه بعد از ظهر سواره آهن شده برویم به ولاچوسکی که سر خدا بین
 اطرش و روس است و در خاک لیسان واقع است بنهار را منزل زدیم یکساعت بعد از ظهر باید
 برویم بدین شاه زاده در سر ساعت معین سوار کالسکه شده از روی پل این معلق را ندیم برای منزل
 شاه زاده که در بود است از روی این پل آدم راست میروند به تونلی که این تونل از عهد قدیم کنده اند
 و روی آن عمارت شاه زاده و بعضی خانههای بالی شهر است بسیار تونل معتبر است طول این تونل شصت
 ذرع است و عرض تقریباً ده ذرع ارتفاعش هم تقریباً ده ذرع است طاق تونل اہم با اصر ضری بوده اند
 آخر تونل میرسد به محله بامی آخر شهر بود و بر کس هم داخل این تونل شده اند از آن زیر عبور میکنند از او بول مسایه
 یکت آدم اینطرف و یکی آنطرف تونل ساخته است که از مردم پول میگیرد هر چه هم پول بکشد بید چشم
 خود شهر میرساند که در سال بقدر مسیت هزار فلوزن که تقریباً پنجاه تومان پول این است ازین مگر باید

شهر می شود خلاصه ما از قوی توئل رفته از راه دیگر می که حج بود و می رفت با عمارت شاه زاده رفیقیم بالا
 رسیدیم بیک میدان کاهی که خانه زیاد می اینجا بود از اینجا گذشته رسیدیم بدرب عمارت شاه زاده
 عمارت شاه زاده بعمارت سلطنتی نزدیک است عمارت وزارت جنگ مجارستان هم در پهلوی
 عمارت سلطنتی واقع است در ب عمارت شاه زاده پیاده شده از پله با رفیقیم بالا عمارت کوچک
 محقر است اما خوب عمارت میل و اسباب خوب دارد و رفیقیم قوی طاق با شاه زاده نشسته قدر
 صحبت کردیم شست شاه زاده علامت زخمی داشت که معلوم شد در جنگ آخری طرش با روس
 در مقدمه سادو که شاه زاده در قشون طرش جنگ می کرده کلوله بدستش خورده ششش معیوب شده است
 خلاصه بعد از قدری شستن برخاسته آمدیم پایین رفیقیم بیخ جلو عمارت سلطنتی که فرنگیها اینجا را
 محتبالی میگویند اینجا کردیم بگردش کردن این ترانس خیلی خوش منظر است از یک طرف نگاه میکند
 بجزیره مار که دید که دیر و زرفته بودیم و برود خانه دایوب و از طرف دیگر نگاه میکند باز برود خانه دایوب
 و کشتیهای بخار قوی رودخانه و از یک طرف منظر شهر است و باغات و خانههای شهر و کوههای پشت شهر
 دارد خیلی خوش منظر است وقتی که نگاه میکردیم بیک کلیسای بنظرمان آمد که خیلی کلیسای بزرگ عالی است
 و دو مناره بسیار بزرگ دارد که دورش بهم چوب بست کرده و مشغول ساختن مناره با بود و شاه زاده
 می گفت دو اذده سال است که این کلیسا را بنا کرده بسیار زیاده و هنوز ناتمام است این ترانس با عجب بندی
 و کلکاری و درخت هم دارد عمارت سلطنتی که در وسط این ترانس روی تپه واقع است عمارت بسیار
 بزرگ چندین مرتبه دارد عالی است از یک طرف که دایوب نگاه میکند و یواش صاف است و دایوب
 دارد از یک طرفش دو ضلع جلو آمده دارد دور عمارت را گردش کرده از یک دالان طولانی که با چوب
 شبکه درست کرده اند گذشته رفیقیم آن طرف عمارت که چشم اندازش بیک دره ایست که خانوای
 رعیت بود در اینجا سکنی دارند یک محله چمنی است و این محله را محله سیرب میگویند و قتی که عثمانها تسلط
 بر بستان بوده اند اینها فرار از اینجا اینجا آمده و یک محله آباد کرده اند و زبانشانم سر میست فقط ستر
 حرف میزنند یک محله دیگر هم آن طرف محله سیرب است که موسوم بکرسین و سکنه این محله آلمانی
 و زبانشانم آلمانی است دخل بخارند از مقبره کل با با هم از دور مثل بقا بر امام زادهای ایران روی یک
 تپه از مقابل پیدا بود بعد پایین آمده سوار کالسکه شده آمدیم پایین رفیقیم قوی توئل تا آخر توئل رفته از آن طرف
 بیرون آمده بعد برگشته آمدیم از روی بل معلق آمدیم بشهر است و راندیم برای سربازخانه رژیان هوا
 که در آخر شهر است واقع است ز کوه اندرانی گذشته و از میدان الکوفون که معنی هشت زاویه است

عبور کردیم وقتی که از خانه شاه زاده بیرون آمدیم از یکت در خانه بسیار عالی گذشتیم از شاه زاده پرسیدیم خانه کیست گفت خانه (کنت لونی ای) است که مرد بسیار دولتمند است و در (نواصل و نواصل) و سایر جاها املاک و عمارات زیاد دارد حالا بنم خودش رفته است به رئاسل وانی از شهر و محلات آخر شهر گذشته اندیم تا رسیدیم به پارک عمومی که پارکی بزرگ و مثل بوادین پاریس جانی است دریاچه دارد و وسط آن فواره میجهد از اطرافش هم فواره های متعدد و بجو ض دارد چنانچه بانهای وسیع طولانی دارد . خیلی پارک بزرگی است از اینجا هم گذشته رسیدیم به جنگلی که نمائش درخت چنار بود از اینجا هم گذشته راه زیادی را ندیم تا داخل صحرای شده رسیدیم به باز خانه پیاده شدیم صاحب منصبها آمدند جلو مقرر شد که میر (حاکم شهر است) هم حضور داشت آمدیم بوسط سرباز خانه که اطرافش حجره های سوار با است میدان گاه بزرگی است در وسط آن بستاده شیپور کشیدند از دالانهای سرباز خانه بقدر چهار صد و پنجاه سوار بیرون آمدند و از جلو ما گذشتند شوق کردند قدریکه شوق کردند گفتیم اسب دو اندند بعد سوار با و فیلد کرده اند جلو ما گذشتند و سوار کالسکه شده مراجعت کردیم اسامی صاحب منصبان و اشخاصیکه در اینجا دیدیم این فرار است (جنرال پیاچوچ) مرد پیری بود سیل بلندی داشت دست راست هم اینچ نداشت در جنگ آخر ساد و از کلوله نوب پرو سها و سنش افتاده است (جنرال جبر فرمانده رژیان که سواره را فرمان میداد و صاحب منصب قابل نظر آمد (کنل ایل ش) (کابیتان بی نی) تاکهای کنار رودخانه و انوب در مجارستان ناخوشی صنایع و تمام کرده است چنانکه از حاصل انکور که شراب آن می ساخته یکبار ه دست کشیده اند و جای تاکستانها را روز آمدن بود است هر کجا در کنار و انوب میدیدیم از دست داده اند کشتی بخار زیادی در انوب متصل کار میکند و متصل بار و مسافر می آورد و میبرد چند کشتی بارکش امی بندند یک کشتی بخار و می رانند در ساحل شهر بود است همیشه بقدر یکصد فروند کشتی بخار لشکر انداخته است خلاصه از سرباز خانه دیگر بمنزل مراجعت کرده یکسر رفتیم به یکت سیرک هم نزد یکت سرباز خانه پهلوی دریاچه پارک عمومی واقع است در سه چهار سال قبل درین پارک عمومی یکت کسپوریسیونی ترغیب داده متاع آورده بودند حالا بعضی از اینیه آن کسپوریسیون از قبل کسب و بعضی عمارات دیگر باقی است خلاصه رسیدیم به سیرک پیاده شده و یکت دوری زده آمدیم روی صندلیهای مخصوص خودمان که در پله سیم وسط سیرک بود نشستیم سیرک محقر است سفش با تخته پوشانیده اند مثل سایر سیرکها مدور است عملیات سیرک مشغول بازی شدند و اسب آورده بازی کردند همان باز پیانیکه در سیرکهای دیگر می آید